

تمثیل‌هایی از سوره نیلوفر درباره ساختارشکنی*

راجر. جی. کورلس

علی شهبازی**

اشاره

یکی از مسائل مهم در آیین بودا این است که چگونه می‌توان ستوه‌ها (موجوداتی که رنج می‌کشند) را از چرخه بی‌معنایی که تجربه می‌کنند (سمساره) رها کرد و به درک واقعیت، آن‌گونه که هست، واداشت. در این نوشتار از نوعی «استعداد فطری» لازم برای درک و تجربه واقعیت، آن‌گونه که هست، سخن به میان می‌آید و به راه‌حلی اشاره می‌شود که آیین مه‌ایانه برای نجات موجودات از چرخه سمساره و واداشتن آنها به درک واقعیت ارائه می‌دهد؛ راه‌حلی شگفت‌انگیز: فریب. این شیوه در یکی از مقدس‌ترین متون مه‌ایانه، یعنی سوره نیلوفر، و در چندین تمثیل بیان شده است. این مقاله در کنار گزارشی اجمالی از این تمثیل‌ها، به بررسی این راه‌حل می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: آیین بودا، سوره نیلوفر، تمثیل، ساختارشکنی، سمساره، مه‌ایانه

* مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

Roger J. Corless (1998), "Parables of Deconstruction in the *Lotus Sutra*", In: *The Innate Capacity; Mysticism, Psychology, and Philosophy*, New York-Oxford: Oxford University press.

** پژوهشگر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب.

بنا به آیین بودای مهاییانه، تمام موجوداتی که رنج می‌کشند (سَتَوَه‌ها / sattvas)، در واقع موجوداتی آزادشده (بوداها / buddhas) هستند. این موجودات به‌عنوان سَتَوَه، جهان را همچون تکرار و چرخه بی‌معنا (سمساره) تجربه می‌کنند؛ اما در عین حال می‌پذیرند که جهان، بر پایه واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست، جهانی باز، آزاد، یا شفاف (شونیتا / Sunyata، تهیت / Emptiness) است. اما سَتَوَه‌ها نمی‌توانند این سخن اطمینان‌بخش را درک کنند؛ زیرا، بنا به تبیین‌های مهاییانه، آنها فاقد ابزار مناسب برای مشاهده، یا تجربه راستین واقعیت‌اند — به عبارت دیگر، سکون و آرامش ندارند. برای تجربه‌کردن واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست نوعی «استعداد فطری» وجود دارد؛ اما این استعداد فطری، تیره و تاریک، منحرف یا معیوب می‌گردد.

در مهاییانه، گاهی این استعداد فطری را سرشت بودا (Buddha Nature)، و به عبارت ساده‌تر، «ذهن» می‌نامند. سَتَوَه در زبان تبتی به سَمس کَن (Sems can)، به معنای «دارنده آگاهی»، ترجمه می‌شود. می‌گویند هر باشنده‌ای به‌واسطه افعالش دارای آگاهی است؛ یعنی آشکارا در پی پرهیز از درد، و کسب لذت است. چنین موجودی مستعد آن است که آزاد شود، و بنا بر یک دیدگاه، در واقع آزاد شده است.

تمثیلی که برای این موضوع ارائه می‌شود تمثیل آسمان و ابر است. ذهن (یا واقعیت)، آن‌گونه که حقیقتاً هست، به آسمان بی‌ابر، یعنی فضا، تشبیه می‌شود. فضا را نمی‌توان متمایز کرد یا حدود آن را مشخص ساخت، آن را نمی‌توان به اجزائی تقسیم کرد، یا نمی‌توان برای آن آغاز و انجامی قائل شد.^۱ حتی نمی‌توان آن را یافت؛ بدین معنا که نمی‌توان به آن اشاره کرد که اینجاست یا آنجاست. با این حال، بی‌هیچ شک و تردیدی فضا وجود دارد. در حقیقت بدون فضا چیز دیگری موجود نمی‌شود. اما فضا نه علت اشیای موجود است و نه «دلیل» (ground) هستی‌شناختی وجود. فضا «هست»؛ اما با تحقیق و بررسی یا با تحلیل نمی‌توان دریافت که چگونه «هست». بنا بر آیین بودای مهاییانه، «هست‌بودن» حقیقی واقعیت نیز چنین است.

اما موجودات از این منظر به واقعیت نمی‌نگرند. آنها «اشیا»، از جمله خودشان، را به‌گونه‌ای می‌بینند که دارای وجود ذاتی (سَوَبَاوه / svabhāva) هستند. این اشیا همچون ابرها در فضا یا آسمان‌اند. آنها به صورت اموری دائمی، جامد و ذاتاً موجود به نظر می‌رسند؛ در حالی که چنین نیستند. آنها فضا را «اشغال می‌کنند» و بدین ترتیب

باز بودن و بی‌کرانگی ذاتی واقعیت را، آن‌گونه که حقیقی هست، محدود و تیره و تار می‌سازند.

مسئله‌ای که آیین بودا معمولاً با آن مواجه است این است که چگونه می‌توان موجودات را از رنج کشیدن در درون واقعیتی که به‌عنوان سمساره تجربه می‌شود رها کرد و آنها را به مشاهده واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست واداشت یا امکان چنین مشاهده‌ای را برایشان فراهم کرد. این مسئله به‌ویژه از نظر آیین بودای مهاییانه مسئله‌ای مربوط به دستاویزهای خوب (اوپایه-کئوشلیه / *upāya-kausalya*)، قلمداد می‌شود که چینی‌ها از آن با عنوان فنگ‌پین (*fang-pien*)، یعنی «روش مناسب»، یاد می‌کنند. با فرض وجود موجودی ذی‌شعور که واقعیت از نظر او پر از «اشیا» و رنج است، یک آموزگار درمه (Dharma teacher) کدام روش را به کار می‌گیرد که مناسب مسائل خاص یا ناخوشی آن موجود ذی‌شعور خاص باشد؟

اگر آزادی، یا واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست، به مثابه یک شیء یا یک جهان‌بینی یا نوعی متافیزیک ارائه شود، شیء‌گونه خواهد شد و منشأ درد و رنج می‌شود: این تنها راهی است که ذهن غیرآزاد یا تیره و تار می‌تواند آن را تصور کند.^۲ از آنجا که اخبار و اطلاعات لزوماً مرکب از اشیا است، بوداها نمی‌توانند اطلاعات مربوط به واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست را به ستوه‌ها برسانند. اما اگر هیچ آگاهی و اطلاعاتی ارائه نشود، موجودات یا نتیجه خواهند گرفت که آزادی غیرممکن است یا بدین نتیجه خواهند رسید که واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست نوعی خلأ است (و این یعنی به خطا افتادن درباره شونیتا یا همان ناچیزی (no-thing-ness) و با شیئیت‌دادن به آن، آن را عدم قلمداد کردن).

با وجود این، آیین بودای مهاییانه راه‌حلی شگفت‌انگیز به دست می‌دهد: فریب.^۳ یعنی «چیزی» وعده داده می‌شود و «نا-چیز» (no-thing) عرضه می‌گردد. دستاویزهای خوب در مهاییانه در هشداردهنده‌ترین حالت خود بوداهایی را ترسیم می‌کند که درگیر حيله و نیرنگی همچون نشان دادن طعمه و سپس جابه‌جایی نهانی‌اند.

دستاویزهای خوب شکلی از همان چیزی است که منتقدان ادبی نظیر دریدا آن را «ساختارشکنی» می‌خوانند. آیین بودا تمام فلسفه‌ها، نظام‌های تبیینی یا «جهان‌بینی»ها (درشتی *drsti*) را ساختی از ذهن تیره و تار — یا به تعبیری رایج‌تر، نوعی بیماری —

قلمداد می‌کند. در این صورت بوداها به پزشکان حاذقی می‌مانند که پریشانیِ خاص یک موجود خاص را به‌درستی تشخیص می‌دهند و درمان می‌کنند، و شیوه‌ای (یا فنگی) را که مناسب (پین) آن مورد باشد به کار می‌گیرند. دلیل تنوع تعالیم بودایی نیز همین است؛ تنوعی که در آیین بودا، برخلاف پاره‌ای ادیان دیگر، به جای اینکه تقبیح شود از آن تمجید می‌شود. سنت بودایی گاهی استادان غیربودایی را به این متهم می‌کند که مانند پزشکان قلابی برای همه موجودات درمان یکسانی را تجویز می‌کنند.

در این مقاله تعالیم مه‌ایانه درباره سرشت بودا (که «استعداد فطری» تلقی شده) و دستاویزهای خوب (که از آن با عنوان «ساختار شکنی» یاد می‌کنیم) مورد بررسی قرار می‌گیرند. این تعالیم در یکی از مقدس‌ترین متون مه‌ایانه، یعنی *سوره نیلوفر*، و در قالب هفت تمثیل ارائه شده است. در این سوره بر فنون مبتنی بر «حیله و نیرنگ» (bait-and-switch نشان دادن طعمه و سپس جابه‌جایی) – که در نگاه نخست نامناسب‌ترین روشی است که بوداها به کار می‌برند – متمرکز می‌شود. در این بررسی بیان می‌شود که اگرچه آیین بودا مطالب فراوانی درباره «استعداد فطری» و «تجربه عرفانی» می‌گوید، هدف نهایی از این گفته‌ها، ساختار شکنی از این مفاهیم و پدیدارهایی است که این مفاهیم از آنها حکایت دارند.

مدعای من آن است که تمثیل‌های موجود در *سوره نیلوفر* در دو سطح ساختار شکنی می‌کنند. این تمثیل‌ها نخست شالوده و ساختار اندیشه‌ها و نظام‌هایی را می‌شکنند که مقوم و تشکیل‌دهنده واقعیت معمولی یا سمساره‌ای هستند؛ یعنی «ابرها» را که «آسمان» واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست را تیره و تار می‌سازند کنار می‌زنند. اینجاست که سرشت بودا نشان داده می‌شود. اما ممکن است فردی که پرورش یافته ولی هنوز به‌طور کامل پاک و آزاد نشده است سرشت بودا را به اشتباه یک «چیز»، یک ذهن فطرتاً پاک و نه پاکیزگی فطری ذهن، بداند (یعنی، به اشتباه به آسمان تهی بیندیشد نه تهیت آسمان)؛ *سوره نیلوفر* برای پرهیز از این خطای مه‌لک^۴ تا جایی پیش می‌رود که ساختار و شالوده همه تعالیم بودا، از جمله تعالیم مربوط به سرشت بودا، را نیز می‌شکند. در نتیجه، نخست ساختار و شالوده واقعیت عادی شکسته می‌شود تا واقعیت عرفانی عیان گردد؛ سپس ساختار واقعیت عرفانی شکسته می‌شود و در نتیجه آزادی و رهایی حاصل می‌گردد.

تمثیل‌های هفت‌گانه

در اینجا برای خوانندگانی که با سوره نیلوفر آشنا نیستند چکیده فشرده‌ای از تمثیل‌ها را ارائه می‌دهیم. کسانی که آشنایی کافی با سوره نیلوفر دارند می‌توانند از این بخش بگذرند و به بخش بعدی بروند که در آنجا تمثیل‌ها را تحلیل کرده‌ایم. در ترجمه چینی سوره نیلوفر که از سوی کوماراجیوا (Kumarajiva)^۵ به عمل آمده و معمولاً بوداییان آسیای شرقی آن را می‌خوانند،^۶ آن هفت تمثیل^۷ به شرح زیر هستند:

۱. خانه سوزان (فصل ۳)

مرد سال‌خورده و حکیمی از سفر برمی‌گردد و خانه اعیانی و بزرگ خود را می‌بیند که در حال فروریختن است. او درمی‌یابد که خانه در آتش می‌سوزد و پسرانش در آن گیر افتاده‌اند. او اوضاع خانه را برای آنان بیان می‌کند و از آنان می‌خواهد که خانه را ترک کنند، اما آنان معنای «خانه در آتش می‌سوزد» را نمی‌فهمند و همچنان سرگرم و مجذوب اسباب‌بازی‌های خود هستند. از این رو پدر به فرزندانش می‌گوید که در آن بیرون برایشان هدیه‌هایی آورده است: برای برخی گاری‌های بزرگ، برای برخی دیگر گاری‌های گوزن، و برای بقیه گاری گوساله. بچه‌ها با شتاب بیرون می‌آیند و از پدر گاری‌ها را می‌خواهند، اما پدر آن هدیه‌ها را به آنان نمی‌دهد. در عوض به هر یک از آنان یک گاری بزرگ و باشکوه می‌دهد که یک گاو سفید آن را می‌کشد. این گاری‌ها آنقدر باشکوه‌اند که پیش از آن در مخیله آنان نمی‌گنجید. اگر بخواهیم از اصطلاحات امروزی استفاده کنیم به این می‌ماند که بچه‌ها منتظر دریافت دوچرخه، موتور و اتومبیل هستند اما به هر یک از آنان یک سفینه فضایی داده می‌شود. آن بچه‌ها هدایای مورد انتظار قبلی را فراموش کردند و با شور و نشاط فراوان بر گاری‌های باشکوه گاو خود سوار شدند. بودا می‌گوید که پدر مذکور در این داستان، خود اوست؛ خانه همان سمساره است که در معرض زوال و مرگ است و در آتش هوا و هوس‌ها می‌سوزد؛ بچه‌ها شاگردان و مریدان هستند؛ گاری‌های وعده داده شده، پادشاه‌های گوناگون ظاهری هستند که برای تعالیم و مناسک بودایی وعده داده می‌شوند؛ و گاری‌هایی که با گاو سفید کشیده می‌شوند همان آزادی و رهایی راستین‌اند.

۲. وارث گم‌شده (فصل ۴)

پسری خانه را ترک می‌کند و آواره و سرگردان می‌شود و اینجا و آنجا به کارهایی با درآمد اندک می‌پردازد.^۸ او در سن پنجاه سالگی وارد شهری می‌شود و با فرد بسیار ثروتمندی روبه‌رو می‌شود که در واقع پدر او است که به آن شهر نقل مکان کرده و برای خود عمارت بزرگ و باشکوهی ساخته است. پسر پدر خود را نمی‌شناسد، اما پدر پسرش را می‌شناسد و به مردانش دستور می‌دهد که او را دستگیر کنند. پسر هراسان می‌شود، پدر دستور می‌دهد او را آزاد کنند، اما در پی آن مردان دیگری را می‌فرستد که او را بدون استفاده از زور قانع کنند کار تمیز کردن توالت‌های خانه پدر را قبول کند. پسر این کار را مناسب شأن و منزلت پایین خود می‌داند. پدر هر از گاهی با قیافه مبدل در کنار پسر مشغول کار می‌شود. او بارها خدمتکارانش را برای تشویق و ترغیب پسر می‌فرستد و کم‌کم او را به مقام مباشر اعظم ارتقا می‌دهد. پدر هنگامی که به بستر مرگ می‌افتد بر همگان آشکار می‌سازد که این خدمتکار باوفا در حقیقت پسر واقعی او است و همه مایملک خود را برایش به ارث می‌گذارد. در این داستان، بودا پدر است، پسر شاگرد است، سرگردانی در فقر و تنگدستی زندگی در سمساره است، کارهای پست تعلیم و مناسک آیین بودا هستند، و میراث همان سرشت بوداست.

۳. گیاهان (فصل ۵)

باران از ابرهای موسمی (مگا / *megha*) به‌طور یکسان بر چمن‌ها، بوته‌ها و درختان می‌بارد؛ اما هر یک از آنها تا ارتفاع مناسب خود رشد می‌کنند.^۹ به همین صورت، ابر موسمیِ تعلیم بودایی (ذرّمه‌مگا / *dharma-megha*) به نحو یکسان بر همه موجودات عرضه می‌شود و هر یک از آنها بنا به ظرفیت و استعداد خود رشد می‌کنند.

۴. شهر خیالی (فصل ۷)

گروهی در یک بیابان برهوت، تحت راهنمایی فردی آگاه و دانا در پی جایی می‌گردند که به آنان گفته شده در آنجا گنج بزرگی را خواهند یافت. این گروه پس از مدتی به‌شدت خسته و ناامید می‌شوند و می‌خواهند برگردند. راهنما به آنان می‌گوید در همین حوالی شهری است که می‌توان در آن اتراق کرد و جان تازه‌ای گرفت. آنان وارد شهر

می‌شوند و هنگامی که سرحال و بهتر شدند شهر ناپدید می‌شود. راهنما می‌گوید آن شهر را با سحر و جادو برای برآوردن نیازهای آنان پدید آورده بود، و اینک با برآورده شدن نیازها و اهدافشان آن را ناپدید کرده است. او می‌گوید گنج نزدیک است و اگر قدری بیشتر بکوشید آن را می‌یابید. می‌گویند راهنما همان بوداست، گروه مردم نیز شاگردان و میدان‌اند، شهر خیالی آیین بودا، و گنج نیز سرشت بوداست.

۵. گوهر نهان (فصل ۸)

مرد فقیری به دیدار دوست ثروتمندش می‌رود. در آن دیدار مست می‌گردد و بی‌هوش می‌شود. مرد ثروتمند، که ناگزیر است از پی کسب و کار خود خانه را ترک کند، گوهر بسیار گران‌بهایی به آن مرد فقیر می‌دهد و آن را بر آستر لباس‌هایش می‌دوزد. مرد فقیر هنگامی که به هوش می‌آید، بی‌خبر از گنجی که هنگام بی‌هوشی‌اش دریافت کرده است، زندگی ولگردی خود را از سر می‌گیرد. بعداً باز همان مرد ثروتمند را ملاقات می‌کند و او به دوست فقیرش گوهر نهان‌شده را نشان می‌دهد و در این هنگام مرد فقیر به ثروت خود پی می‌برد. در این داستان، مرد ثروتمند همان بوداست، مرد فقیر یک ستونه است که مست هوا و هوس‌هاست، گوهر نیز حقایق مربوط به سرشت بوداست.

۶. جواهر تاج (فصل ۱۴)

پادشاه قدرتمندی به سربازان پیروز خود همه اقسام هدایای گران‌بها را داد، و تنها چیزی که برای خود گذاشت جواهر تاجش بود که نماد شخصی‌اش محسوب می‌شد. اما سرانجام، جواهر تاج را نیز پس از پیروزی‌های پی در پی سپاهیان‌ش به آنان داد. در اینجا پادشاه همان بوداست، سربازان شاگردان و میدان هستند که با هوا و هوس‌ها می‌جنگند، هدایا تعالیم ابتدایی آیین بودا است، و جواهر تاج نیز عالی‌ترین تعالیم سوره نیلوفر است.

۷. فرزند/ن پزشک (فصل ۱۶)

فرزندان یک پزشک حکیم و کاردان در غیاب پدرشان وارد اتاق مخصوص او می‌شوند و به سبب مصرف داروهای موجود در آن مریض می‌شوند. پزشک برمی‌گردد و شروع

به تهیه پادزهر و نوش دارو می‌کند. بچه‌هایی که اثر کمتری پذیرفته‌اند با خوردن پادزهر بهبود می‌یابند، اما آنانی که به‌طور جدی بیمار شده‌اند دچار آشفتگی و اختلال مشاعر می‌شوند و از پذیرش درمان سر باز می‌زنند. پزشک بار دیگر خانه را ترک می‌کند و بچه‌ها را با داروهایی که برای درمانشان تهیه کرده تنها می‌گذارد، و دستور مصرف هر یک از آن داروها را نیز برایشان می‌نویسد. چندی بعد پیامی می‌فرستد و مرگ خود را به اطلاع فرزندان می‌رساند. بچه‌ها که به‌شدت اندوهگین شده و خود را در وضعیتی رها شده و تنها می‌بینند داروها را مصرف می‌کنند و بهبود می‌یابند. پزشک برمی‌گردد و بچه‌ها مقدمش را بسیار گرمی می‌دارند. در این داستان، پزشک بودا است، بچه‌هایی که بیماری‌شان ناچیز است شاگردان‌اند، آنانی که به‌طور جدی بیمار گشته‌اند افراد غیرعامل [به تعالیم] هستند، داروهایی که آنان را بیمار کرد هوا و هوس‌ها هستند، پادزهرها تعالیم بودایی‌اند، و بازیافتن سلامتی همان آزادی است.

دسته‌بندی تمثیل‌ها

مایکل پای (Michael Pye) بنا بر هدف خودش، همه تمثیل‌های هفت‌گانه را «داستان‌هایی درباره دستاویزهای خوب» می‌داند (Pye, 1978: chap. 3)؛ اما باید آن تمثیل‌ها را به سرشت بودا نیز ربط داد. من با توجه به اهداف این مقاله آن تمثیل‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کنم: تمثیل‌هایی که به نحو آشکارتری به چیستی سرشت بودا، یا استعداد فطری، به خودی خود می‌پردازند، و تمثیل‌هایی که بر دستاویزهای خوب متمرکزند؛ دستاویزهایی که با شکستن ساختار و شالوده واقعیت عادی، یا موهوم، سرشت بودا را عیان می‌سازند. این دسته‌بندی البته پر از خلل است و صرفاً امری عملیاتی به حساب می‌آید؛ زیرا همه تمثیل‌ها هم درباره بودا هستند و هم درباره دستاویزهای خوب. من بالاخره می‌خواهم چگونگی ساختارشکنی از خود سرشت بودا را بیان کنم.

سرشت بودا

تمثیل وارث گم‌شده

فرزند مذکور در این تمثیل همواره فرزند است، اما هویت راستین خود را فراموش می‌کند. در این داستان گفته نمی‌شود که آن پسر چرا خانه را ترک کرد، بلکه تنها گفته

می‌شود از خانه فرار کرد. این امر با دیدگاه بودایی درباره موجودات غیرآزاد، که آنها را *باله* (bāla)، یعنی آدم‌ها یا بچه‌های نادان و نابالغ، تلقی می‌کند سازگاری دارد. هنگامی که پدر و پسر یک بار دیگر همدیگر را می‌بینند، پدر پسر را می‌شناسد اما پسر نمی‌تواند پدر را به جای آورد؛ او تنها مردی ثروتمند و نیرومند را می‌بیند. او چون خودش را لایق چنان مصاحبتی نمی‌بیند، باز فرار می‌کند. هنگامی که توسط خدمتکاران پدرش دستگیر می‌شود، گمان می‌کند می‌خواهند مجازاتش کنند. پدرش او را مرخص می‌کند نه فقط به این دلیل که به حال فرزندش تأسف می‌خورد بلکه چون «می‌دانست خواسته‌ها و بلندپروازی‌های پسرش رذیلانه و پست هستند، و می‌دانست خود او، چون ثروتمند و قدرتمند است، منشأ دردسر برای فرزندش خواهد شد» (Hurvitz, 1976: 86)؛ بدین معنا که پسر هنوز آمادگی شنیدن حقیقت را ندارد، یا در واقع اگر حقیقت امر را بشنود قادر به درک آن نیست. پدر سپس کسانی را با لباس‌های ژنده می‌فرستد (به طوری که تهدیدکننده نباشند) تا پسرش را بفریبند و او را به پذیرش کار تمیز کردن توالت‌ها و زدودن نجاست‌ها وادارند. پسر این کار را مناسب شأن و منزلت پایین خودش می‌دید. خود پدر نیز بعداً با لباس مبدل و مندرس در کنار پسرش به کار مشغول می‌شود. بوداها و بوداسف‌ها (Bodhisattvas) به جای آنکه به صورت موجوداتی عالی مرتبه و هول‌انگیز ظاهر شوند به صورت *ستوه‌ها* ظاهر می‌شوند، و *ستوه‌ها* احساس می‌کنند که آنها نیز همان‌طور می‌توانند به بوداها و بوداسف‌ها نزدیک شوند.

پدر به پسرش می‌گوید کار او به قدری خوب است که قصد دارد او را به فرزندی بپذیرد و نام خود را بر او بگذارد. پسر احساس سربلندی و شادمانی می‌کند اما هنوز خود را «کارگری دون‌پایه و بیگانه» می‌شمارد (Ibid: 88). پسر به جایگاه مباشر اعظم ارتقا می‌یابد و به او گفته می‌شود که او و پدر «اینک تفاوتی میانشان نیست»، و پسر به گونه‌ای مایملک و دارایی پدر را اداره می‌کند که گویی پسر او است. سرانجام، پدر چون به بستر مرگ می‌افتد حقیقت را به پسر می‌گوید: او واقعاً پسر خود او است.

در این هنگام، آن پسر فقیر، با شنیدن سخنان پدر، بی‌درنگ لذت بسیار برد؛ زیرا چیزی را به دست آورده بود که پیش از آن هرگز نداشته بود. سپس با خود چنین اندیشید: «در گذشته در پی چیزی نبوده‌ام یا انتظار چیزی را نداشته‌ام، و اینک این گنجینه‌ها خود به خود برایم حاصل آمده است!» (Ibid: 88-89).

بدین ترتیب، موجودی که خود را بسیار دست‌کم گرفته و هیچ‌گاه اعتمادی بر توانایی‌های خود نکرده بود به تدریج بزرگی و شرافت می‌یابد تا آنجا که سرانجام به او گفته می‌شود وی از آغاز و همواره فردی نجیب بوده است.

این داستان به ما می‌آموزد که سرشت بودا امری ذاتی و فطری است؛ اما موجودات آن را شکوفا نمی‌سازند. هرگاه حقیقت را بی‌پرده و بی‌مقدمه به آنها بگویند آن را باور نمی‌کنند و دچار هراس می‌گردند. اما با کامیابی در پاره‌ای امور (مثلاً کامیابی در طریق بودایی روشن‌شدگی)، این آمادگی را خواهند یافت که به آنها گفته شود واقعاً کیستند، و در اینجاست که نه تنها نمی‌هراسند بلکه شادمان و پرنشاط خواهند شد.

اما مسئله‌ای وجود دارد و آن اینکه در *سوره نیلوفر آشکارا* گفته می‌شود پسر چیزی را به دست آورد که پیش‌تر هیچ‌گاه نداشته بود (*té mei tsêng yu*). ممکن است در ابتدا این را بدان معنا بگیریم که سرشت بودا عطیه‌ای از ناحیه بوداست، نه چیزی که از پیش داشته‌ایم. این مسئله هنگامی حل می‌شود که به خاطر آوریم پسر مذکور در واقع تشبیهی برگرفته از بوداییان هینه‌یانه‌ای است و نه از بوداییان مه‌یانه‌ای — یعنی این تشبیه از بوداییانی است که به تعالیم شخصی که تعالیمی کم‌دامنه‌تر است اکتفا می‌کنند و با تبدیل شدن به *ارهت‌ها* (*arhats*) از سمساره می‌گریزند؛ آنها می‌گویند «ما تنها درمه‌های کمتر را تمنا کرده‌ایم» (Ibid: 89) — این بوداییان هینه‌یانه‌ای به واسطه گوش سپردن به *سوره نیلوفر درمی‌یابند* که در واقع بوداهای غنی و کاملی (*سمیکسن - بودا / samyaksam - buddha*) هستند. چیزی که بوداییان هینه‌یانه‌ای دریافت می‌کنند و پیش‌تر هرگز نداشته‌اند، خود سرشت بودا نیست بلکه دریافتن این نکته است که سرشت بودا را دارا هستند.

تمثیل گوهر نهان

در این داستان، آن گوهر تا زمانی که از سوی فرد ثروتمند به آن فقیر اعطا نشود به او تعلق ندارد، اما مرد فقیر از ثروت تازه خود خبر ندارد و همچنان به صورت فقیرانه رفتار می‌کند. تنها زمانی از دارایی خود آگاه می‌شود که «تصادفاً» (Ibid: 165) بار دیگر با دوستش مواجه می‌شود. اما این بدان معنا نیست که موجودات فاقد استعداد فطری برای بودا شدن (Buddhahood) هستند مگر اینکه بودا آن را به آنها عطا کند؛ [زیرا] همچنان که

در تمثیل گذشته دیدیم، ثروت و غنا نماد خود سرشت بودا نیست. در حالی که میراث پسر گم شده پی بردن به دارا بودن سرشت بوداست، گوهر نهان شده عبارت است از تعالیم مه‌ایانه درباره «دارا بودن سرشت بودا»، تعالیمی که هینه‌یانه‌ای‌ها در گذشته‌های دور (دوران‌های زندگی پیشین) دریافت و سپس فراموش کرده بودند. به همین سبب است که هرگاه دارا بودن چنین تعالیمی (گوهر نهان شده) به آنان یادآوری شود، خواهند گفت که «چیزی را حاصل کرده‌اند که پیش‌تر هیچ‌گاه نداشته‌اند» (Ibid).

ویژگی‌های مشترک تمثیل‌های مربوط به سرشت بودا

اگرچه متن سوره نیلوفر را می‌توان فاقد وحدت و یکدستی دانست، مه‌ایانه راست‌کیش و سنتی آن را متنی یکپارچه و واحد می‌داند. بنابراین با توجه به اهدافمان در این مقاله جا دارد که تعالیم مثل‌های وارث [پسر] گم شده و گوهر نهان را ترکیب کنیم. در صورت ترکیب، آنچه به دست می‌آید شبیه به متن گنوسی معروف سرود *مروارید*^{۱۰} (*The Hymn of the Pearl*) خواهد بود. در آن داستان، بچه‌ای که پسر واقعی «پادشاه» است (Ibid: 373 (verse 41)) برای به دست آوردن گنج بزرگی فرستاده می‌شود. او تغییر قیافه می‌دهد و خود را به صورت مرد فقیری درمی‌آورد؛ اما به قدری در این فریب غرق می‌شود که مأموریتش را فراموش می‌کند. او زیاد می‌خورد و زیاد می‌خوابد. والدینش مأمورانی مخفی همراه با نامه می‌فرستند تا به او یادآور شوند که کیست و برای چه کاری فرستاده شده است. او به خود می‌آید و ماهیت راستین خویش را به یاد می‌آورد، مأموریتش را به انجام می‌رساند و پیروزمندانه به خانه بازمی‌گردد.

اگر این داستان را از منظری بودایی بازنویسی کنیم، موجودی داریم که واقعاً یک بودا است اما واقعیت را ترک می‌گوید و وارد سمساره می‌شود. سرگردان و بی‌هدف است، به‌سختی امرار معاش می‌کند، به او گوهر گران‌بهایی داده شده اما از آن بی‌خبر است. اما بعداً به‌واسطه یک ملاقات ظاهراً تصادفی ماهیت و سرشت راستین خود را درمی‌یابد.

اما میان تمثیل‌های مربوط به سرشت بودا و سرود *مروارید* تفاوت مهمی وجود دارد. در تمثیل وارث گم شده، ذهن، نگرش، یا «سرشت» ساختگی پسر دگرگون می‌شود. در سرود *مروارید*، سخن از کشف قطعی و غیرقابل تغییر سرشتی تغییرناپذیر — یعنی نوعی «استعداد فطری» — در میان است. ممکن است در نگاه نخست، کشف

قطعی و غیرقابل تغییر سرشت تغییرناپذیر، همان مطلب مورد نظر گوهر نهران به نظر برسد؛ اما چنین نیست. زیرا تعالیم مطرح در سرود *مروارید* در واقع تعالیمی در باب دگرگونی درونی است. امکان این امر زمانی آشکار می‌گردد که آن متن را در پرتو تمثیل‌های مربوط به دستاویزهای خوب، که هم اینک بدان می‌پردازیم، قرائت کنیم.

دستاویزهای خوب

خانه سوزان، شهر خیالی، و پسران پزشک

در هر سه تمثیل، ترفند هشداردهنده و ظاهراً غیراخلاقی حیل و نیرنگ غالب است. بچه‌ها از خانه شعله‌ور در آتش بیرون می‌آیند و درمی‌یابند که پدرشان درباره هدایایی که برایشان آورده به آنان دروغ گفته است، مسافران در بیابان درمی‌یابند که اترافگاهشان مکانی موهوم بوده است و پسران آن پزشک درمی‌یابند که پدرشان در واقع نمرده است. خود *سوره نیلوفر* به این مسئله واقف است و این پرسش بودا از شاگردانش را می‌آورد که آیا او در واقع آنان را به نحو غیراخلاقی فریفته است. آن شاگردان به دلایلی که در هر یک از داستان‌ها تفاوت اندکی دارند جملگی پاسخ می‌دهند که او آنان را نفریفته است. عالی‌ترین هدیه، یعنی تعلیم مربوط به سرشت بودا، در *سوره نیلوفر* از چنان ارزش والایی برخوردار است که به دست آوردن آن استفاده از هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. البته نه هر وسیله‌ای؛ زور و اجبار هرگز مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. در تمثیل خانه سوزان این امر آشکارا لحاظ گشته، رد می‌شود. تأملات پدر چنین است:

من مردی دارای قدرت بدنی فراوان هستم. می‌توانم آنان را در ردای خودم پیچم یا روی تخته‌ای قرار دهم و از خانه بیرون آورم. [اما این امر را نیز در نظر دارد که] بچه‌ها خیلی جوان‌اند و چون هنوز درک آنچنانی ندارند، عاشق اسباب‌بازی‌های خود هستند. ممکن است گرفتار آتش شوند و بسوزند. باید خطر آن را برایشان توضیح دهم (Hurvitz, 1976: 58f).

این مطلب مبین آن است که بودا، گرچه قدرتمند است، برخلاف خدا، دارای قدرت مطلق نیست و به صرف دستور نمی‌تواند کسی را آزاد کند. این را نیز روشن می‌سازد که بودا گرچه می‌تواند آن موجودات را به وسیله نیروهای فوق‌العاده خود یا سیئی

(siddhi)، به طریق خارق‌العاده‌ای به بیرون خانه انتقال و نجات دهد، چنین نمی‌کند؛ زیرا چنین کاری خطرناک خواهد بود. این تمثیل تصویری کاملاً شگفت‌انگیز و در عین حال خنده‌آور از مردی به دست می‌دهد که می‌کوشد چندین بچه هیجان‌زده («ده یا بیست یا سی نفر از آنها» (Ibid: 58)) را در لباس‌های خود (یا شاید نوعی کیسه لباس‌مانند (The Wonderful Dharma, 1949: 619)) یا بر تخته‌ای جمع کند و همه آنان را به سلامت بیرون آورد. هر پدر و مادری ممکن است در چنین وضعیتی با آن پدر، برای استفاده از ترغیب و نیرنگ، همدلی کند، اما به نظر می‌رسد نکته اصلی این است که با تمسک به دستاویزهای خوب، بچه‌ها به دلخواه فرار می‌کنند.

در تمثیل‌های شهر خیالی و پسران پزشک نیز به جای استفاده از زور از روش ترغیب و فریب استفاده می‌شود. به مسافران چیزی داده می‌شود که می‌خواهند و قادر به درک آن‌اند؛ چیزی مانند آرمیدن و استراحت در یک شهر مدرن. سپس زمانی که از خستگی و فرسودگی بهبود می‌یابند آمادگی این را دارند که در پی پاداش واقعی به راه خود ادامه دهند.

پسران آن پزشک که آن‌قدر ناخوش‌احوال شده‌اند که از مصرف داروهای که پدرشان برای آنان تهیه دیده سر باز می‌زنند (چون احمقانه گمان می‌کنند که مسموم خواهند شد) پس از شنیدن خبر جعلی فوت پدر، داروها را مصرف می‌کنند. می‌توان چنین فرض کرد که آن پزشک فردی متخصص و آشنا به مصرف نادرست مواد است و می‌داند که با فاصله گرفتن از بچه‌ها و تلاش برای نجات آنان، نقش یک توان‌بخش را ایفا می‌کند. هنگامی که، در ظاهر برای همیشه، دور می‌شود، بچه‌ها را میان انتخاب دو گزینه مرگ یا مصرف دارو رها می‌سازد، و البته آنان مصرف دارو را برمی‌گزینند.

بدین ترتیب، مقصود از آن حيله‌ها تغییر ذهن یا دگرگون کردن کسانی است که نیرنگ درباره‌شان اجرا می‌شود. این دگرگونی و تغییر شبیه همان دگرگونی‌ای است که در تمثیل‌های مربوط به سرشت بودا به آن اشاره می‌شود، اما در اینجا روشن‌تر و گویاتر مطرح می‌گردد. بچه‌هایی که در خانه شعله‌ور هستند معنای جمله «خانه در آتش می‌سوزد» را نمی‌فهمند، اما معنای سخن پدر را که می‌گوید برایشان گاری‌های کوچکی آورده است می‌فهمند. مسافران خسته به این نتیجه رسیده‌اند که گنجی که در پی آن‌اند یا اصلاً وجود ندارد یا ارزش این دردسر و مشکلات را ندارد، از این رو تن به پاداشی

کمتر، اما عاجل‌تر، می‌دهند. لازم بود که پسران پزشک که سخت بیمار شده بودند از این تصور فارغ شوند که پدرشان به طریقی از آنان مراقبت می‌کند و لازم نیست داروهای او را مصرف کنند. در همه موارد، انتظارات عادی (اعم از انتظارات سمساره‌ای یا درمه‌ای)^{۱۱} برآورده نمی‌شوند، بلکه تعالی می‌یابند و یا ساختار و شالوده‌شان درهم شکسته می‌شود. به نظر می‌رسد سه روش ساختارشکنی ارائه می‌شود:

۱. چیزی که مورد انتظار یا قابل تصور است، داده می‌شود اما بعداً معلوم می‌شود که امری موهوم بوده است (شهر خیالی).
۲. چیزی که مورد انتظار یا قابل تصور است، وعده داده می‌شود اما داده نمی‌شود (گاری‌های کوچک).
۳. چیزی که مورد انتظار یا قابل تصور است، از میان برده می‌شود و جایگزینی که نپذیرفتنی می‌نماید تنها راه حل قلمداد می‌شود (دارویی که پیش‌تر همچون سم به نظر می‌رسید).

نتیجه حاصله همواره یکسان است: کسانی که فریب داده شده‌اند از دریافت چنان هدایای شگفت‌انگیزی که سابقاً غیرقابل تصور بود سپاس‌گزاری می‌کنند. اینکه آنان چگونه این توان را پیدا می‌کنند که چنین هدیه‌ای را دریافت کنند مطلبی است که به نحو روشن‌تری در تمثیل‌های گیاهان و جواهر تاج می‌آید، و ما اینک به آن می‌پردازیم.

گیاهان و جواهر تاج

گیاهان اقسامی دارند و اندازه رشدشان نیز متفاوت است. در *سوره نیلوفر* به‌خصوص از علف‌ها، درختان، بوته‌ها، جنگل‌ها و نیز گیاهان دارویی نام برده می‌شود (Hurvitz, 1976: 101). «زمین یکسانی آنها را تولید و باران یکسانی مرطوبشان می‌کند» (Ibid)؛ اما هر یک به نحو متفاوتی رشد می‌کنند. گیاهان نه نماد *ستوه‌ها*، که *ذاتاً* سرشت‌های متفاوت دارند، بلکه نماد موجودات سرزمین‌های متفاوت‌اند: آشکارا از خدایان صلح‌جو (*دوه / deva*)، خدایان خشمناک (*آسوره / asura*)، و آدمیان، و بلکه به تلویح از همه موجودات شش‌قلمروی حیات دوباره سخن به میان می‌آید. به هر موجودی تعلیم یکسانی ارائه می‌شود، اما هر یک به سبب صورت و قالب خود در حیاتی دوباره و خاص، آن را به نحو متفاوتی دریافت می‌کند.

اما تمثیل گیاهان کمی پیچ و تاب می‌خورد. باران به‌طور یکسان، بدون توجه به اینکه به چه گیاهی آب داده می‌شود، بر همه گیاهان می‌بارد؛ اما بودا می‌داند چه کسی را تعلیم می‌دهد. اگرچه (همان‌طور که گفتیم) بودا قادر مطلق نیست، اما عالم مطلق است،^{۱۲} و لذا «موجودات... را می‌نگرد، تیزهوشی یا کندذهنی آنها، جهد و کوشش یا اهمال و سهل‌انگاری‌شان را می‌داند، و به روش‌های بی‌شمار و گوناگونی بنا به طاقت و حوصله آنها درمه را به ایشان تعلیم می‌دهد» (Hurviz: 101). این بدان معناست که پیام بودا گرچه در اصل یکسان و واحد است، وقتی بیان می‌شود به وسیله دستاویزهای خوب تغییر می‌یابد. این مسئله در تمثیل خانه سوزان توضیح داده می‌شود: گاری‌های مختلف به بچه‌های مختلف داده می‌شود، اما در نهایت همه آنها چیز یکسانی دریافت می‌کنند.

تمثیل جواهر تاج هدایای کم‌اهمیت‌تر را (مانند پادشاهی که جهان‌بینی [بودایی] فرد را به انتظار داشتنش وامی‌دارد) همان تعالیم و مناسکی می‌داند که تا زمان تعلیم دادن سوره نیلوفر، «آیین بودا» شمرده می‌شد. درست همان‌گونه که پادشاه مذکور در آن تمثیل به فرماندهانش هدیه می‌دهد، بودا نیز «به [شاگردانش] هدایای گران‌بها [اما ابتدایی] از قبیل درمه — هدیه‌های دیانه — تمرکز، رهایی، قوا و استعدادهای محصور، و نیرو و قدرت عطا می‌کند. او همچنین شهر نیروانه را به‌عنوان هدیه به آنان عطا می‌کند، و به آنان می‌گوید که راه خود را به این شهر از میان خاموشی و سکوت عبور دهند» (Ibid: 218f).^{۱۳} پس هدیه جواهر تاج هدیه برآمده از سوره نیلوفر — یعنی تعلیم مربوط به سرشت بودا — است.

نکته شایان توجه در این داستان این است که پادشاه فقط زمانی جواهر را به‌عنوان پاداشی که اصلاً انتظارش را نداشتند به فرماندهان لشکر هدیه داد که آنان موفقیت خود را در جنگ‌های کوچک‌تر به اثبات رسانده بودند. می‌توان گفت کسانی که تعالیم حقیقی را دریافت می‌کنند، پیش از آنکه آماده آن استحاله یا شالوده‌شکنی‌ای شوند که آنها را فراتر از آن نظام ارزشمند، اما گذرای، موسوم به «آیین بودا» می‌برد، باید آمادگی آن تعالیم را پیدا کنند یا پاره‌ای دگرگونی‌های ابتدایی را از سر بگذرانند.

نتایج

اینک روشن می‌شود که سوره نیلوفر موجودات را دارای نوعی «استعداد فطری» برای

روشن‌شدگی می‌داند. موجودات چون دارای سرشت بودا هستند، نیازی به کسب چیز دیگری ندارند. بودا می‌گوید اگر درست بنگریم، همه ستوه‌ها، آن‌گونه که در واقع هستند، بوداها هستند؛ اما آنها این امر را در نمی‌یابند. این امر بدین می‌ماند که شخصی فرزند یک میلیونر باشد یا شخصی دارای گوهری بسیار گران‌بها باشد اما گمان کند که فقیر است.

بودا با درهم شکستن واقعیت کاذبی (سمساره) که موجودات خود را در آن می‌یابند به درمان این وضعیت می‌پردازد. به وارث گم‌شده تدریجاً ثروتی که به‌درستی از آن اوست نشان داده می‌شود، و مرد مست و بی‌هوش همچون آن شاهزاده مذکور در سرود *مروارید* به هوش آورده می‌شود. تمثیل‌های وارث گم‌شده و گوهر نهان از یافتن گنجی سخن می‌گویند که از پیش دارای آن هستیم، و این مطلب را با نام بردن از کسی که بیدارش می‌کنند یا چیزی را به خاطرش می‌آورند طرح می‌کنند؛ اما در این تمثیل‌ها نکته‌ای نهانی درباره دگرگونی و ایجاد گونه تازه‌ای از مشاهده و نگرش، وجود دارد.

دگرگونی امری ضروری است؛ زیرا اگر به ستوه‌ها حقایق مربوط به خودشان و مربوط به واقعیت را بگویند، آنها احساس شادمانی و نشاط نمی‌کنند. برعکس، یا اصلاً نمی‌فهمند که چه چیزی به آنها گفته شده است (مانند همان بچه‌های داخل خانه سوزان) یا آن تعلیم را رد می‌کنند، زیرا عقیده دارند که آنچه بودا به آنان می‌گوید یا نوعی خیال است (مانند مسافران سرگردان در بیابان) یا وسوسه‌های موجودی شریر است (مانند کسانی که داروها را به اشتباه سم تلقی می‌کنند). ذهن موجودات بیمار است، یعنی متأثر از چیزی شده است که در آیین بودا از آن با عنوان «زهرهای سه‌گانه» دلبستگی (*rāga*)، نفرت (*dveṣa*)، و پریشانی (*moha*) یاد می‌شود.

به سبب همین بیماری، که ریشه آن را «جهل ازلی» (*beginningless ignorance*) / *ādyavidya*) می‌دانند^{۱۴}، بوداها^{۱۵} نمی‌توانند به صورت مستقیم و آشکار تعلیمی درباره واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست بدهند. اگر، همان‌طور که در آغاز این مقاله توضیح دادم، مطلبی بگویند، اذهان بیمار آن مطلب را «چیز» دیگری در سمساره می‌پندارند، و به جای آنکه منشأ آزادی شود منشأ گرفتاری خواهد شد. اما از طرف دیگر، اگر بوداها چیزی نگویند، ذهن‌های بیمار همین امر را نیز «چیز» می‌پندارند، زیرا «هیچ» نیز نوعی «چیز» است که تنها در چارچوبی سمساره‌ای یا دوگانه‌انگارانه قابل درک است،

چارچوبی که در آن چیزی ممکن است موجود تلقی شود اما در نهایت معلوم می‌گردد که چیزی نیست. بنابراین، بوداها پس از آنکه شالوده و ساختار واقعیت عادی (سمساره‌ای) را درهم می‌شکنند شالوده تعالیم خود (واقعیت درمه‌ای) را نیز به وسیله «حیله» دستاویزهای خوب درهم می‌شکنند.

حیله یا همان طعمه‌ای که به کار می‌گیرند این آموزه است که «چیزهایی» وجود دارند، به‌ویژه چیزهای لذت‌بخشی چون غالب آمدن بر هوا و هوس‌ها، حالات مراقبه‌ای (یا عرفانی)، و خاموشی در نیروانه. اینها چیزهایی هستند که ستوره‌ها در اندیشه آن‌اند و در چارچوب محبس سمساره‌ای خود اشتیاق آن را دارند.

بوداها در اجرای حیله و نیرنگ، پس از اجرای ترفند نشان‌دادن طعمه، ترفند جابه‌جایی را اجرا می‌کنند: سرانجام معلوم می‌گردد که همه «چیزها» تدبیر و ترفندهایی هستند که موجودات را به نقطه‌ای کشانده‌اند که تعالیم راستین را بشنوند، بفهمند، و از آن شادمان شوند. آنها درمی‌یابند همان‌طور که گیاهان باران را به صورت متفاوتی دریافت می‌کنند یا به بچه‌ها اسباب‌بازی‌های متفاوتی داده می‌شود، تعلیمات داده شده به آنها نیز با قوا و توانایی‌های سطحی، یا ناورزیده و شکوفاننده آنها مطابقت می‌کند. در مرحله بعد، جایزه و پاداش حقیقی، که شبیه همان جواهر تاج پادشاه است، به آنها داده می‌شود.

اصل حیله و نیرنگ (طعمه و جابه‌جایی)، که از جمله دستاویزهای خوب به شمار می‌آید، این است که بودا درمه (Buddhadharma) همان دگرگونی است که به شکل اطلاعات و آگاهی تجلی می‌یابد. درست است که در زمان خاصی به فرد خاصی می‌توان خبر از وجود نوعی «استعداد فطری» یا سرشت بودا داد، اما این قطعه «خبر یا آگاهی» بیش از آن چیزی است که در ظاهر می‌نماید: نه تنها آگاهی و خبر می‌دهد، بلکه دگرگون می‌سازد. تمثیل‌های مطرح‌شده در سوره نیلوفر چون دگرگون‌کننده‌اند دیدگاه تازه‌ای را پدید می‌آورند یا برمی‌انگیزند: «من [بودا] یک بار دیگر از راه تمثیل این معنا را روشن می‌سازم. زیرا افراد باهوش [chih-chê «حکیمان»] از طریق تمثیل‌ها به فهم chieh، درک فحوای «رهایی» (release) می‌رسند» (Hurvitz, 1976: 58).^{۱۶} بنابراین نمی‌توان به فرد دیگری در زمان دیگری گفت که نوعی «استعداد فطری» یا سرشت بودا وجود دارد.

دستاویزهای خوب نوعی فرایند است که «تا به طور کامل تمام نشود نمی توان گفت که تمام شده است»؛ تمام شدن آن، زمانی است که شخص دیگر در قالب «روشن شدگی» یا «ناروشن شدگی» اندیشه نکند. سمساره عبارت است از ساختار وهمی ذهن بیمار، و لذا لازم است آن ساختار ویران شود. اما علاوه بر آن، بینش‌ها، حالات عرفانی، عدم، و هر چیز دیگری که می توان تصور کرد یا تصور می کنیم که قابل تصور است، حتی خود «آزادی» و رهایی را نیز باید ساختارشکنی کرد. اگر فرایند دستاویزهای خوب پیش از «آنکه تمام شود» متوقف شود آنچه بر جای می ماند پس مانده‌ای از «دین» است. استادان ذن به تمسخر از این امر با عنوان «بوی ذن» (Stink of Zen) یاد می کنند و آن را در تقابل با روشن شدگی حقیقی می دانند، که هرگاه حاصل شود همچون مزه چای (چای آیینی و تشریفاتی ژاپنی) عادی و ناب است.

ساختارشکنی از خود آیین بودا تنها در سوره نیلوفر مطرح می شود؛ اشارات سوره نیلوفر در این مورد زمانی واضح و آشکار می شود که (بنا به سنت مهاییانه) در پرتو کمال حکمت (پرگناپارمیتا / Prajnāpāramitā) سوتره‌ها خوانده شود. تمثیل جواهر تاج را می توان تعلیمی دانست که، مانند سوره دل، می گوید: «در تُهیت... هیچ درد و رنجی، هیچ حدود و ابداعی، هیچ توقفی، هیچ طریقی وجود ندارد. هیچ شناختی، هیچ کامیابی و هیچ ناکامی ای وجود ندارد».^{۱۷} یعنی، در تعلیم نهایی، چهار حقیقت شریف (درد و رنج، منشأ آن، پایان آن، و راه پایان دادن آن)، که سنگ بنای آیین بودا و امکان آزادی هستند و بدون آنها آیین بودا بی معنا خواهد بود، از بنیاد ویران می شوند تا موجودات در دام «آزادی» یا هرگونه اعتقادی به «استعداد فطری» که ذاتاً موجود است، گرفتار نشوند.

پی‌نوشت

۱. اینکه بگوییم «فضازمان» در رویداد «بیگ بنگ» آغاز شد، برای اختریف‌یکدندان به لحاظ فلسفی امری معماگونه و شگفت‌آور است.
 ۲. مقصود من از «ذهن تیره و تاری یا ابری» معرفی واژه سنسکریت / *avidya* است که غالباً به «جهل» ترجمه می‌شود. بهتر است آن را «ناآگاهی» ترجمه کنیم؛ یعنی غبار و کدورت فراگیری که روی واقعیت آن‌گونه که حقیقتاً هست را می‌پوشاند و ذهن نیز آنگاه که «ابره‌ای» هوا و هوس «آسمان روشن و پاکیزه» سرشت آن را تیره و تاری می‌کند در معرض چنان ناآگاهی و جهلی است.
 ۳. *هو بن* (*hoben*) در زبان محاوره‌ای ژاپنی (همچون واژه *فنگ-پینگ* چینی) به معنای نوعی «دروغ سفید» (دروغ مصلحت‌آمیز) است (بنگرید به: (Pye, 1978: 138-141) این کتاب بهترین کتاب به زبان انگلیسی است که به بررسی «دستاویزهای خوب» پرداخته است.
 ۴. ناگارجونه صریحاً می‌گوید که تهیت «پاک‌کننده تمام جهان‌بینی‌هاست» (*sarvadrstinam nihsaranami*) و کسانی که آن را نوعی جهان‌بینی می‌دانند افرادی علاج‌ناپذیرند (Muladmadhyamakarikah 13:8).
 ۵. این متن در جلد ۹ صص ۱-۶۲، از ویرایش تایشو (Taisho) از تریپیتاکا چینی، قرار دارد. لئون هورویتس (Leon Hurvitz) ترجمه‌های انگلیسی محققانه‌ای از نسخه کوماراجیوا (*Kumarajiva*) تهیه کرده است:
- Scripture of the Lotus Blossom of the Fine Dharma* (New York: Columbia University Press, 1976); Burton Watson, *The Lotus Sutra* (New York: Columbia University Press, 1993); and Bunno Kato et al., *The Threefold Lotus Sutra* (Tokyo: Kosei Publishing, 1975; distributed in the United States by John Weatherhill, New York), *Saddharma-Pundarika or the Lotus of the True Law* by H. Kern (New York: Dover, 1963), a reprint of volume 21 of *The Sacred Books of the East* (Oxford: Clarendon, 1884), is translated from the Sanskrit text, which has significant variations (noted by Hurvitz) from the Kumarajiva version.
- من در این مقاله بر اساس متن چینی کار کرده‌ام اما ترجمه‌های انگلیسی عموماً بر اساس هورویتس هستند.
۶. شش ترجمه از سوره نیلوفر به زبان چینی گزارش شده است، اما تنها سه ترجمه در دسترس است. بنگرید به: (Hurvitz, 1976): ix.
 ۷. اصطلاح چینی (*pi-yu*) اصطلاح مبهمی است و به معنای چیزی همچون «توضیح» است. همان طور که پای (Pye) یادآور شده، برخی از این «تمثیل‌ها تا حدی تشبیهاتی هستند که دامنه آنها گسترش پیدا کرده است» (1978: 47, et passim).
 ۸. محققان غربی این تمثیل را با تمثیل «پسر و لخرج» (پسر گمشده) در عهد جدید خلط کرده‌اند؛ اما این دو تمثیل، در واقع وجه اشتراک چندانی ندارند (بنگرید به: Whalen Lai, 1981: 91-98)، برای مشاهده و مقایسه مدل مسیحی «استعداد فطری»، مقاله من را ببینید (Corless, Rejer J., 1985: 65-75).
 ۹. *yao* چینی و *ausadhi* اصیل سنسکریت با کمی اختلاف جزئی، گیاهان دارویی معنا می‌دهند.

۱۰. این عنوان در واقع عنوانی جدید و امروزی است. عنوان خود متن سرود یهودا توماس رسول در مملکت هندیان (*The Hymn of Jude Thomas the Apostle in the Country of Indians*) است. جدیدترین ترجمه انگلیسی آن را Bentley Layton در *The Gnostic Scriptures* (Garden City, N.Y.: Doubleday, 1987), pp. 371-375. انجام داده است.

۱۱. انتظار سمساره‌ای انتظاری است که با واقعیت عادی، موهوم، یا «دنیوی» سروکار دارد. انتظار درمه‌ای انتظاری است که با تعلیم بودا سروکار دارد و موشکافانه‌تر است؛ اما در عین حال آزادی نیست.

۱۲. اعتقاد به علم مطلق بودا، تعلیمی مه‌ایانه‌ای است و تکذیب آن از سوی تره‌واده (Theravada) امری غیرمعمول و عجیب است.

۱۳. مطالب داخل پراتنز از من است.

۱۴. «بی آغاز بودن» در اینجا به این معنا نیست که زمان خطی به نحو بی‌نهایتی به عقب گسترش پیدا کند بلکه بدین معناست که اگر واقعیت سمساره‌ای را در نظر بگیریم، هیچ آغازی را نمی‌توان یافت. این زمان همچنان در یک چرخه ابدی می‌چرخد، خود را پدید می‌آورد و مقید می‌سازد، و هیچ‌گاه به چیزی مانند یک آغاز نمی‌رسد. بررسی سمساره شبیه نوعی نقشه فضای فازی از کارکردی پیچیده و مکرر شبیه مجموعه مانلبروت (Mandelbrot) است، که بی‌نهایت ژرف اما محدود است، پر از شباهت‌های ذاتی اما هیچ‌گاه خود را عیناً تکرار نمی‌کند (برای در آمدی جذاب و گویا بر چنین کارکردهایی بنگرید به: Gleick, 1987).

۱۵. در اینجا عمداً به صورت جمع آمده است. اگرچه سوره نیلوفر، تعلیم «بودای (تاریخی)، شکیه‌مونی، تلقی می‌شود، آشکارا می‌گوید تمام بوداهای گذشته و تمام بوداهای آینده درمه یکسانی را تعلیم داده و خواهند داد.

۱۶. مطلب داخل گروه از من است.

17. Translated by Edward Conze in *Buddhist Wisdom Books, Containing the Diamond Sutra and the Heart Sutra* (London: Allen and Unwin, 1958), p. 89

کتاب‌نامه

- Burton Watson (1993), *The Lotus Sutra*, New York: Columbia University Press.
- Corless, Rojer J. (1985), "The [*sic*; should be "Two"] Dramas of Spiritual Progress: The Lord and the Servant in Julian's *Showings* 51 and the Lost Heir in *Lotus Sutra* 4", *Mystics Quarterly*, 11:2: 65-75.
- Gleick, James (1987), *Chaos: Making a New Science*, Penguin Books.
- H. Kern (1963), *Saddharma-Pundarika or the Lotus of the True Law*, New York: Dover.
- Hurvitz (1976), *Scripture of the Lotus Blossom of the Fine Dharm*, New York: Columbia University Press.
- Kato, Bunno and et al. (1975), *The Threefold Lotus Sutra*, Tokyo: Kosei Publishing; distributed in the United States by John Weatherhill, New York.
- Layton, Bentley (1987), *The Gnostic Scriptures*, Garden City, N.Y.: Doubleday.
- MasterHua, Tripitaka (1979), *The Wonderful Dharma Lotus Flower Sutra*, with commentary, San Francisco: Buddhist Text Translation Society.
- Pye, Michael (1978), *Skilful Means: A Concept in Mahayana Buddhism*, London: Duckworth.
- The Wonderful Dharma Lotus Flower Sutra* (1979), with commentary by Tripitaka MasterHua, San Francisco: Buddhist Text Translation Society.
- Watson, Burton (1993), *the Lotus Sutra*, New York: Columbia University Press.
- Whalen Lai (1981), "The Buddhist 'Prodigal Son': A Story of Misperceptions," *Journal of the International Association of Buddhist Studies*, 4:2: 91-98.
- The Wonderful Dharma Lotus Flower Sutra* (1979), San Francisco: Buddhist Text Translation Society.

